

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیّه	پیاده‌سازی

شرح مصباح‌الهدی، مبحث اهل بیت علیهم‌السلام (ص ۲۸۸، ف ۴ - ص ۲۸۹، ف ۴)

کلیدواژه‌ها: فروتنی اهل بیت علیهم‌السلام در برخورد با خلق؛ لزوم تشکر قلبی و عملی از خدا به خاطر نعمت وجود رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم؛ مودت و محبت به ذوی‌القربی؛ عبودیت؛ مقام خلیفه‌اللّهی؛ ولی اعظم خدا، تجسم تمام عبادات؛ احکام‌الله، مرتبه‌ی رقیقه‌ی حقیقت ولایت؛ بسته بودن راه شناخت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام.

❁ قربان بزرگواری اهل بیت علیهم‌السلام که با کم‌ترین غلامشان جوری می‌نشینند که او فکر می‌کند آنها هیچ‌کس را به اندازه‌ی او دوست ندارند و به احدی به اندازه‌ی او توجه ندارند.

این حقیقتی است در مورد اهل بیت علیهم‌السلام. کسانی که اهل خلوت کردن هستند، این را خوب تجربه کرده‌اند. در حیات ظاهری اهل بیت علیهم‌السلام هم همین‌طور بود؛ هرکس به محضر اهل بیت علیهم‌السلام می‌رسید و راه می‌یافت، چنان زیر باران تند عواطف و محبت‌های ایشان قرار می‌گرفت و چنان مشمول عطایا و الطاف آن بزرگواران علیهم‌السلام بود که این احساس به‌درستی به او دست می‌داد که گویا هیچ‌کس به اندازه‌ی من نزد اهل بیت علیهم‌السلام محبوب نیست و مرا بیش از همه دوست دارند. اهل بیت علیهم‌السلام به همه این‌طور لطف و عنایت می‌کردند؛ مثل خورشید که نور خود را بی‌دریغ بر همه‌جا می‌تاباند و از روشنایی‌بخشی و گرمابخشی هیچ دریغی ندارد. وجود مقدس اهل بیت علیهم‌السلام این‌گونه بود؛ چه در حیات ظاهری ائمه علیهم‌السلام، که وقایعی از نحوه‌ی رفتار آنها با کسانی که به محضرشان راه می‌یافتند، نقل شده است و چه

اشخاصی که در خلوت، ارتباط معنوی و باطنی با آنها دارند. در حقیقت ما را چه به آنها؟! آنها در اوج خوبی، پاکی و نزهت، و امثال من در حوض آلودگی، تباهی و انحطاط! اصلاً چه نسبتی است؟ خاک را چه به عالم پاک؟! ما لِلتُّرَابِ وَ رَبِّ الْأَرْبَابِ؟!^۱ اما آنها کوچک‌ترین توجهی به این چیزها نمی‌کنند و فروتنانه می‌آیند کنار ما خاکیان می‌نشینند.

پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: **أَنَا مِسْكِينٌ جَالِسٌ الْمَسَاكِينِ**^۲ من هم مسکینی هستم؛ لذا می‌آیم کنار مسکین‌ها می‌نشینم. در صورت ظاهر هم دیده‌اید؛ ایشان با اینکه از محترم‌ترین خاندان‌های قریش بودند، می‌آمدند کنار فقرا، تهیدستان و غلام‌ها بر زمین می‌نشستند و با آنها در غذایشان هم‌کاسه می‌شدند؛ بی‌هیچ تکبری، بی‌هیچ سختی‌یی، که نتوانند، یا با دشواری خودشان را وادار کنند. این از مسکینان ظاهری که از نظر اقتصادی و مالی تمکینی نداشتند؛ ولی تمام خلق در برابر غنا و عظمت پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ مسکینند. وجود آنها سرشار از سرمایه‌های بزرگ معنوی، الهی، معرفتی، اخلاقی و انسانی است و دست خلق تهی؛ اما با فروتنی تمام آمدند کنار ما نشستند، برای اینکه دست ما را بگیرند و از ما دست‌گیری کنند. این بزرگواری، لطف و کرم آنهاست. در حالات پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ نقل شده است که چنان با محبت برخورد می‌کردند، که یک‌بار نشد کسی خدمت پیامبر ﷺ برود و بخوهد با ایشان حرف بزند و ایشان مثلاً از گوشه‌ی چشم به او نگاه کنند. برطبق احادیثی که در سیره‌ی نبوی وارد شده است، هرکس با پیامبر ﷺ صحبت می‌کرد، حضرت تمام‌چهره روبه‌روی او می‌نشستند و با تمام توجه به صحبت‌هایش گوش می‌دادند. این‌طور نبود که کسی را مهم نینگارند و بگویند تو حرفت را بزن، و خودشان سرشان به طرف دیگری باشد، یا از

۱. از سخنان اهل معرفت است.

۲. نه‌اوندی، علی‌اکبر، عبقری‌الحسان فی‌احوال‌مولانا صاحب‌الزّمان، تحقیق و تصحیح حسین‌احمدی‌قمی و صادق‌برزگر، قم: مسجد مقدّس جمکران، ۱۳۸۶، ج ۷، ص ۲۵۵ و کاشفی، ملاحسین و عبدالرحیم‌عقیقی‌بخشایشی، روضة الشّهداء، نویداسلام، ج ۱، ص

گوشه‌ی چشم بخواهند به کسی نگاه کنند. اهل بیت علیهم‌السلام افراد را با لطف و عنایت تمام می‌پذیرفتند و مورد الطاف خودشان قرار می‌دادند.

در خلوت‌های معنوی و روحانی هم انسان این را خوب می‌تواند ببیند. شبی، نصف شبی که در خلوت نشسته‌اید، اهل بیت علیهم‌السلام را دعوت کنید، ببینید چطور فروتنانه کنار انسان می‌نشینند؛ که او باورش نمی‌شود. آخر من کجا، شما کجا؟! به قول شاعر:

بنازم به بزم محبت که آنجا گدایی به شاهی مقابل نشیند

و این درسی است برای من و شما. نکند خدای نکرده به خاطر دو رکعت نماز یا دو کلاس سواد، از موضع تکبر و تبختر با خلق مواجه شویم. این طور نباشد که اگر مثلاً کسانی التزامشان به احکام کمی شل است، یا افراد چندان مقدس‌مآبی نیستند، ما آنها را تحویل نگیریم؛ با تکبر، عجب و غرور با آنها برخورد کنیم؛ آنها را آدم حساب نکنیم و اگر هم خواستیم با آنها حرف بزنیم، از یک موضع بالاتر حرف بزنیم! نکند خدای ناکرده این‌گونه شویم! چون اگر این کار را کردیم، بدانیم پاسخ دارد. فرمودند: **کَمَا تُدِينُ تُدَانُ**^۳ به هر روشی رفتار کنی، با همان روش با تو رفتار می‌شود. اگر تحویل نگرفتی، راه ندادی، در را بستی، پاسخ ندادی و توجه نکردی، مواظب باش که از بالا هم ممکن است با تو همین‌طور رفتار کنند. دلت می‌خواهد محروم کنند؟ دلت می‌خواهد راحت ندهند؟ دلت می‌خواهد تو را مورد لطف، عنایت و توجهات خودشان قرار ندهند؟ اگر نه، اگر نمی‌خواهی این اتفاق بیفتد، تو هم از بزرگترها یاد بگیر و با پایین‌ترها آن‌گونه رفتار کن.

این **کَمَا تُدِينُ تُدَانُ**، یک‌وقت به این معناست که به آن روشی که تو رفتار می‌کنی، با تو رفتار می‌شود و یک‌وقت هم به این معناست —از آن طرف آن را بخوان— که به آن روشی که با تو رفتار شد، با دیگران

۳. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۳۸؛ حرّعاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۲۱، ص ۵۲۱ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۱۸.

رفتار کن. **أَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ**^۴: همان طور که خدا به تو خوبی کرد، اولیاء خدا به تو خوبی کردند، تو هم به خلق خوبی کن. توجه داشته باشید! اینجا یک کلید بزرگ است! اشخاصی که دلشان می‌خواهد اهل بیت علیهم‌السلام بیایند با آنها بنشینند، از این عامل استفاده کنند! با کسانی که پایین‌تر از خودشانند، راحت بنشینند؛ تکبر نوزند؛ در را به روی آنها نبندند. به خاطر دارم یک‌وقت یکی از رفقا از سر محبتی که به ما داشتند، گفتند فلانی تو خیلی خسته می‌شوی! از یک ساعتی به بعد اگر کسی هم دم در آمد، در را باز نکن! یا چون تلفن‌های ما ماشاءالله تا نصف شب و اینها ادامه دارد، گفتند مثلاً از یک ساعتی به بعد تلفن را بکش یا جواب نده! من به آن عزیز گفتم: اگر من این کار را کردم، آن وقت از آن بالا هم با من این کار را می‌کنند. بکنند؟ اگر من تلفن را قطع کنم، از آن بالا هم تلفن را قطع می‌کنند. به نظر شما این کار را بکنم؟ اگر در را به روی کسانی که خدا در خانه‌ی من فرستاده است، ببندم، آن وقت من هم که بروم در خانه‌ی خوبان خدا، آنجا هم در بسته است.

این بزرگواری، آقای و محبت آنهاست که سبب می‌شود با کوچک‌ترین انسان‌هایی که با همه‌ی آلودگی، نقص، ضعف و کاستی‌ها به محضرشان می‌رسند، این قدر زیبا رفتار می‌کنند و با همین رفتارشان آنها را هم می‌سازند؛ چون یک‌وقت امثال ما امر به معروف و نهی از منکر زبانی می‌کنیم، که خیلی اثری ندارد؛ اما یک‌وقت نه، عمل ماست که دیگران را می‌سازد. اهل بیت علیهم‌السلام با عملشان می‌سازند، بیش از آنچه با سخن‌شان بسازند. همین که با یک فرد گناهکار، آلوده، کوچک و حقیر می‌نشینند، او یاد می‌گیرد که با کوچک‌تر از خود چگونه بنشیند. آنها در این محبت و لطفی که دارند، بازی هم نمی‌کنند، تصنعاً و تکلفاً این‌گونه رفتار نمی‌کنند و به‌زور خود را وادار به رفتار فروتنانه نمی‌کنند. آنها واقعاً همینند و نقش بازی نمی‌کنند. ان‌شاءالله ما هم بیاموزیم، تربیت شویم و طبق همین آداب و روشی که با ما رفتار شده است، بتوانیم با خلق رفتار کنیم.

۴. سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۷۷.

🌸 آیا کسی دوستش را به کسی می‌دهد؟ خداوند یک حبیب بیشتر نداشت و آن را هم به

بشر داد! گرچه در واقع همه‌ی خلق را در اختیار او گذارد. (۱۰:۸)

می‌دانید؛ انبیاء علیهم‌السلام هر یک جایی و جایگاهی دارند؛ یکی روح‌الله است؛ دیگری کلیم‌الله است؛ خیلی که رابطه‌ها نزدیک‌تر شده، شده است خلیل‌الله. خلیل دوست خالص و صمیمی است، دوستدار است؛ اما حبیب چیست؟ حبیب معشوق است؛ محبوب است. خیلی فاصله است بین خلیل تا حبیب. خدا یک حبیب بیشتر ندارد و با همه‌ی هستیش عاشق حبیب خود است، که ایشان رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، خاتم انبیاء علیهم‌السلام هستند. حالا ببینید خدا دوست‌داشتنی‌ترین مخلوق خود را در اختیار بشر قرار داد. چقدر سخت است انسان موجودی را که با همه‌ی وجودش دوستش می‌دارد، بگذارد در دسترس افرادی که قدر او را نمی‌دانند؛ حرمت او را مراعات نمی‌کنند؛ او را آزار و شکنجه می‌دهند؛ به او توهین می‌کنند و بالاخره او را از پا درمی‌آورند! چقدر ایثار است این کار! و خدا چنین کاری کرد؛ حبیب خود را در اختیار ما گذاشت؛ در اختیار بشر جاهلی که علیه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شمشیر کشید و با آن حضرت به قصد کشت جنگید. به خاطر دارید؛ در غزوه‌ی احد، سنگی پیشانی حضرت را شکست و تمام چهره‌ی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم غرق در خون شد. سنگی آمد دندانی از دندان‌های رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را شکست و ایشان بر زمین افتادند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در جنگ احد در یک‌قدمی شهادت بودند.

در مواقع دیگر هم چقدر شکنجه! که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: **ما أودَى نَبِيٍّ مِثْلَ ما أودَى: ٥** هیچ پیامبری آن‌گونه که من اذیت شدم، مورد اذیت قرار نگرفت. آزار و اذیت انبیاء گذشته علیهم‌السلام را ببینید! پیامبران بنی‌اسرائیل را داخل تنه‌ی درخت می‌گذاشتند و با اژه از وسط نصف می‌کردند. پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌گویند هیچ پیامبری آن‌قدر که من اذیت شدم، اذیت نشد. خدا می‌داند رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چه آزاری متحمل شدند! صورت ظاهرشان خیلی نشان نمی‌دهد؛ اما پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چه کشیدند! از

۵. مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۵۶؛ فیض‌کاشانی، وافی، ج ۲، ص ۲۳۵ و ابن‌شهر آشوب، مناقب، ج ۳، ص ۲۴۷.

نفهمی و جهالت خلق، از شقاوت اشقیایی که نزدیک‌ترین افراد به ایشان شده بودند، از همسرانشان چه کشیدند، از پدر دو همسرشان چه کشیدند، از دست منافقین چه کشیدند! کسانی که حضرت می‌دانستند کیستند؛ اما صبح تا شب باید نگاهشان در چهره‌ی آنها می‌افتاد و یک عمر شاهد خدعه، مکر، تزویر و عنادهای آنها می‌بودند. می‌دانستند قاتل دخترشان روبه‌رویشان نشسته است و دم بر نمی‌آوردند. خدا می‌داند که پیامبر اکرم ﷺ لطیف‌ترین موجود عالم خلقت هستند و در برابر سخت‌ترین آزارها قرار گرفتند. این چقدر ایثار است که خدا به‌خاطر هدایت من و شما، محبوب خودش را در معرض این‌همه آسیب قرار دهد! این رفتار چقدر سخاوتمندانه و کرامت‌بار انجام شده است! حبیب خودش را این‌طور در معرض آسیب قرار دهد، برای این که دست من و شما گرفته شود و ما راه هدایت را پیدا کنیم.

پیامبری که خدای متعال به‌خاطر آب، نان، حیات و خلقت، به‌خاطر هیچ‌یک از اینها بر ما منت نگذاشت؛ اما به‌خاطر پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: **لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ**^۶ حال که خدا یک چنین عطای بزرگی کرد، پاسخ این عطا چیست؟ وقتی محبوب خدا در دسترس ما قرار گرفت، چه باید بکنیم؟ غیر از اینکه باید قدر او را بشناسیم؟ بدانیم که اولاً رسول الله ﷺ یعنی چه؟ گرچه راه نداریم که به حقیقت رسول الله ﷺ پی ببریم؛ اما به‌قدر ظرف وجودی خودمان و با آنچه خود خدا در قرآن فرمود و پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام در بیاناتشان اظهار کردند، لااقل تا حدودی به عظمت مقام آنها نزدیک شویم. بدانیم رسول الله ﷺ یعنی چه؛ قدر بدانیم؛ و بعد، از خدا به‌خاطر چنین عطای عظیمی که در حق بشر کرد، تشکر کنیم. ابوابی از معارف با پیغمبر اسلام ﷺ به روی بشر گشوده شد که تا قبل از رسول الله ﷺ آن ابواب مسدود بود. انبیاء عظام علیهم‌السلام هم به آنجا راه نداشتند؛ و پیامبر ﷺ این درها را از مدارج بلند توحید به‌روی بشر گشودند. این نعمت قابل

۶. سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۱۶۴.

تشکر نیست؛ اما ما از در تشکر دریابیم! احدی نمی‌تواند حق شکر خدا را ادا کند؛ اما لا اقل در حد خودمان ممنون این عطای بزرگ خدا شویم. وجود مقدس رسول گرامی اسلام ﷺ بزرگ‌ترین عطیه‌ی خداست. این تشکر علاوه بر رضایت قلبی و قدرشناسی و امتنانی که از خدا داریم، جنبه‌ی عملی هم دارد؛ یعنی از این پیامبر ﷺ بهره ببریم! سعی کنیم از معارف، تعالیم، دستورالعمل‌ها و رهنمودهای ایشان بهره ببریم، آنها را به کار بندیم و به کار بگیریم و به حضرت اقتدا و تأسی کنیم؛

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ^۷

بعد دیگر این تشکر هم همان چیزی است که در قرآن اجر رسالت نامیده شد. بارها در قرآن آمده است که انبیاء الهی ﷺ اجر، پاداش و مزدی از خلق طلب نمی‌کنند. می‌گویند: **إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ^۸** پاداش من نیست مگر بر خدا. از خلق انتظار پاداش ندارند؛ اما قرآن کریم در مورد رسول الله ﷺ تصریح کرد پاداش این همه زحمت و ایثار رسول الله ﷺ را نمی‌خواهید بدهید؟ نمی‌خواهید ممنون و متشکر از پیامبر ﷺ باشید و اظهار تشکر کنید؟ راهش این است که به خویشاوندان نزدیک او محبت کنید. فرمود: **لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى^۹**؛ هیچ پاداش و اجری از شما درخواست نمی‌کنم، مگر محبت در مورد خویشاوندان نزدیکم. بعد هم به خاطر اینکه تصور نشود یک نوع علاقه‌ی فامیلی سبب شده است که از جانب رسول الله ﷺ و به دستور خدای متعال چنین پاداشی درخواست شود، فرمود: **مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ^{۱۰}**؛ هر اجری از شما درخواست کردم، مال خود شماست؛ نفع آن به شما می‌رسد. من رسول الله آن را برای نفع خودم نخواستم. خدای متعال فرمود:

۷. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۲۱.

۸. سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۷۲؛ سوره‌ی هود، آیه‌ی ۲۹ و سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۴۷.

۹. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۳.

۱۰. سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۴۷.

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا^{۱۱} ای پیامبر! بگو من اجری از شما درخواست نکردم، مگر کسی که بخواهد راهی به سوی خدای خودش اختیار و انتخاب کند. راه نزدیک شدن به خدا و تقرّب الی الله، مودّت و محبّت به ذوی القربای رسول الله ﷺ است.

حالا نمی‌خواهم داغ‌ها را تازه کنم که چطور در این ایام پاداش رسالت پیامبر ﷺ را دادند. دیروز روز رحلت پیامبر ﷺ بود. امروز در مدینه چه خبر بود؟ خدا می‌داند! خدا می‌داند چه خبر بود! خانه‌ای که ملک مقرب الهی که برای انجام مأموریت الهی در آن آمد، بی‌اذن وارد نشد؛ در زد. فاطمه‌ی زهرا علیها السلام آمدند دم در؛ دیدند پیرمردی است؛ ظاهرش یک پیرمرد اعرابی است. حضرت فرمودند: پدرم بیمارند؛ الآن امکان پذیرفتن مهمان ندارند و نمی‌توانند با شما ملاقات کنند. ان‌شاءالله باشد برای وقت دیگری. در را بستند و آمدند داخل. بار دوم با صدای شدیدتری در کوفته شد. دوباره حضرت فاطمه علیها السلام دم در رفتند. دیدند همان فرد است. فرمودند من که به شما گفتم؛ پدر بیمار هستند؛ حالشان خوش نیست و الآن امکان ملاقات ندارند. باز عزرائیل ادب کرد و چیزی نگفت. فاطمه علیها السلام در را بستند و آمدند داخل. بار سوم به‌نحوی در کوبیده شد که گویا تمام این ساختمان و این اتاق می‌لرزید. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چشم باز کردند؛ فرمودند فاطمه جان! کیست که در می‌زند؟ چه شده است؟ فاطمه علیها السلام فرمودند: یک اعرابی آمده است. دو بار هم رفتم به او گفتم؛ ولی ظاهراً همان است و برای بار سوم دارد اینقدر شدید در می‌زند. حضرت فرمودند: او اعرابی نیست. او برادرم عزرائیل است که از جانب خدا برای قبض روح من آمده است. برو در را باز کن. او هیچ‌جا در عالم از احدی اذن نگرفته است. یا فاطمه! فقط حرمت این خانه را داشته که بی‌اذن تو وارد خانه نشده است. برو در را باز کن.

عزرائیل آمد، وارد شد و خدمت رسول الله ﷺ سلام کرد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: برادرم عزرائیل!

۱۱. سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۵۷.

آمده‌ای به عیادت من، یا مأموریت قبض روح مرا داری؟ عرض کرد: یا رسول‌الله! اگر اجازه دهید، برای قبض روح شما آمده‌ام. حضرت فرمودند: عزرائیل فقط به من مهلت بده تا برادرم جبرئیل هم بیاید؛ او را هم ببینم؛ بعد آماده‌ام که روح مرا قبض کنی. جبرئیل آمد و ناراحتی پیامبر ﷺ را دید. بالاخره پیام حضرت را نزد خدای متعال برد و پاسخ آن پیام را برای پیامبر اکرم ﷺ آورد؛ چون رسول‌الله ﷺ فرمودند من برای خودم ناراحت نیستم؛ برای امتم ناراحتم که فردای قیامت چه خواهند شد. جبرئیل پاسخ آورد که خدای متعال فرمود: **وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ**:^{۱۲} ای رسول ما! فردای قیامت به قدری از امت تو می‌بخشم که تو راضی و خشنود شوی. وقتی رسول‌الله ﷺ این پاسخ را دریافت کردند، به عزرائیل فرمودند حالا من آماده‌ی قبض روحم؛ و روح بزرگ پیامبر ﷺ به عوالم بالا پر کشید. آن وقت در این خانه‌ای که ملائکه‌ی مقرب الهی اذن می‌گیرند، این روزها چه خبر است؟ جا داشت در این خانه به آتش کشیده شود؟ جا داشت در نیم‌سوخته با ضرب لگد باز شود و دختر پیامبر ﷺ بین در و دیوار بمانند؟ این بود اجر رسالت پیامبر اکرم ﷺ که قرآن خواسته بود؟ به‌رحال تشکر از این نعمت و عطای بزرگ خدای متعال این نبود که شد. خدا شاهد است در بین تمام امت‌های انبیاء گذشته ﷺ، ما امت اسلامی سرافکنده‌ایم. نه مسیحی‌ها با مسیح این کار را کردند؛ نه یهودی‌ها با موسی ﷺ و نه پیروان هیچ‌یک از مذاهب با پیغمبرانشان و تنها بازمانده‌ی پیامبرشان چنین رفتاری کردند. این عامل شرمساری و سرافکنندگی ما بین همه‌ی امت‌های عالم شد؛ همه‌ی امت‌های عالم! و همان هم مبدأ جنایت‌های بعدی شد. در خواندن زیارت عاشورا موقفید. در شروع این زیارت دارد ماجرای سقیفه و بنیانگذاران سقیفه را مورد توجه و نفرین قرار می‌دهد. هر بار که جریان نفرین در زیارت عاشورا شروع می‌شود، از بنیانگذاران این جنایت شروع می‌کند: **اللَّهُمَّ خُصَّ**

۱۲. سوره‌ی ضحی، آیه‌ی ۵.

أَنْتَ أَوَّلَ ظَالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنِّي، وَ أِبْدَأُ بِهِ أَوَّلًا ثُمَّ الثَّانِي وَ الثَّلَاثِ وَ الرَّابِعِ، اللَّهُمَّ اَلْعَن يَزِيدَ خَامِسًا؛^{۱۳} مِمَّنْ أَسَسَ
أَسَاسَ الظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ عَلَيَّكُمْ.^{۱۴} آنها پایه‌گذاری کردند، آنها الگو دادند، آنها یاد دادند که می‌شود آتش زد
و لذا خیمه‌های اباعبدالله عليه السلام در عصر عاشورا به آتش کشیده شد. آنها یاد دادند که بچه‌ی بی‌گناه و
معصوم را می‌شود حتی در رحم مادرش کشت، تا بتوانند روز عاشورا طفل شش‌ماهه‌ی اباعبدالله عليه السلام را
آن‌طور به شهادت برسانند. آنها یاد دادند که زن و بچه را می‌شود زیر لگد گرفت و آن‌گونه مضروب
کرد، که خدا می‌داند چه اتفاقی افتاد! آنها یاد دادند که می‌شود با سیلی گوشواره را از گوش بیرون
آورد، که عصر عاشورا چه شد! آنها مبدأ این‌همه جنایاتند! آنها عامل و علت اصلی این جنایاتند! لذا در
زیارت عاشورا، لعن از آنها شروع می‌شود. آنها پایه‌گذاران این‌همه جنایتند که این امت را در برابر
همه‌ی امم دیگر سرافکنده کرده است. بروید خدا را شکر کنید که مسیحی‌ها نمی‌دانند، یهودی‌ها
نمی‌دانند؛ والا خدا شاهد است انسان در این کوچه‌ها و خیابان‌ها از جلوی ارمنی‌ها که رد می‌شد،
نمی‌توانست سرش را بلند کند؛ که ما چه کردیم با دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، با بازمانده‌های
پیامبر صلی الله علیه و آله !

علی‌ای‌حال، حالا معنایش روشن‌تر شد. آیا کسی دوستش را به کسی می‌دهد؟ می‌دهد که او را
این‌گونه کنند؟ محبوب خودش را می‌دهد که این بلا را بر سرش بیاورند؟ خداوند یک حبیب بیشتر
نداشت و آن را هم به بشر داد. گرچه در واقع همه‌ی خلق را در اختیار او گذارد.
رسول‌الله صلی الله علیه و آله صاحب‌اختیار خلق هستند؛ ایشان ولی‌الهی هستند. ایشان زمامدار همه‌ی عالم خلقت

۱۳. مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۲۹۶؛ کفعمی، مصباح، ص ۴۸۵ و محدث‌قمی، مفاتیح‌الجنان، زیارت‌امام‌حسین عليه السلام
درروزعاشورا.

۱۴. مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۲۹۴؛ کفعمی، مصباح، ص ۴۸۳ و محدث‌قمی، مفاتیح‌الجنان، زیارت‌امام‌حسین عليه السلام
درروزعاشورا.

است و نه فقط زمامدار انسان‌ها. منتها عظمت، کرامت و لطافتشان سبب شد که در عین اینکه به آن گنجینه‌ی عظیم قدرت الهی دسترسی دارند، این قدر فروتنانه این همه شقاوت، این همه ظلم و این همه جنایت را تحمل کنند.

✿ مرحوم آیت‌الله شاه‌آبادی نقل می‌کرد که یکی از علمای اهل سنت کتابی علیه شیعه نوشته و گفته است این کتاب مثل صاعقه شیعه را می‌سوزاند؛ اما خود این عالم سنی در همین کتابش از عایشه نقل کرده است که شبی که حضرت رسول ﷺ در حجره‌ی من بودند، نیمه‌شب حضرت را نیافتم. حجره‌ی سایر همسرانشان را گشتم، آنجا هم نبودند. بعد دیدم با سر و پای برهنه بالای بام حجره‌ی خودم ایستاده و دست به آسمان بلند کرده و خداوند را به حق حضرت علی عليه السلام قسم می‌دهند و عرضه می‌دارند: **إِلَهِي بِحَقِّ عَلِيٍّ، إِلَهِي بِحَقِّ عَلِيٍّ** و دعا می‌کنند. عرض کردم کسی را بهتر از علی نیافتید که خدا را به حق او قسم می‌دهید؟ فرمود: قسم به آن کسی که جانم به ید قدرت اوست، به آسمان نگاه کردم، بهتر از علی نبود؛ به زمین نظر کردم، بهتر از علی نبود؛ به شرق و غرب نگاه کردم، کسی بهتر از علی نبود؛ لذا خدا را به حق علی قسم دادم. (۴۹:۲۶)

مرحوم آیت‌الله شاه‌آبادی نقل می‌کرد که یکی از علمای اهل سنت کتابی علیه شیعه نوشته و گفته است این کتاب مثل صاعقه شیعه را می‌سوزاند؛ اما خود این عالم سنی در همین کتابش از عایشه نقل کرده است که شبی که حضرت رسول ﷺ در حجره‌ی من بودند، نیمه‌شب حضرت را نیافتم.

ببینید! این عالم سنی کتاب نوشته است و می‌گوید می‌خواهم دیگر این رافضی‌ها را به آتش بکشم. این صاعقه‌ی مُحْرِقِه‌ای است که آمده بساط شیعه را بسوزاند و جمعشان کند. آن وقت خود این عالم سنی در کتابش دارد یک حدیث و یک ماجرا را نقل می‌کند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همسران متعددی

داشتند. هر شب را به یکی از همسرانشان اختصاص می‌دادند و مهمان حجره‌ی او بودند. خود عایشه نقل می‌کند که یک شب نوبت من بود. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مهمان حجره‌ی من بودند. نیمه‌های شب من عایشه چشمانم را باز کردم، دیدم پیغمبر نیستند. آن حسادت زنانه گل کرد. گفتم حتماً پیغمبر به یکی دیگر از خانم‌هایشان بیشتر از من علاقه‌مند بوده‌اند و مرا قال گذاشته‌اند. دیده‌اند خوابم؛ رفته‌اند مثلاً پهلو‌ی آن همسر دیگرشان. عایشه روی حسادت زنانه بلند شد و تک‌تک حجره‌های همسران پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را گشت.

نیمه‌ی شب حضرت را نیافتم. حجره‌ی سایر همسرانشان را گشتم؛ آنجا هم نبودند. تعجب کرده؛ دید پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حجره‌ها و اتاق‌های دیگر هم نیستند؛ لذا مأیوسانه به حجره‌ی خودش برگشت، که پیغمبر کجا رفته‌اند؟ همین‌که به حجره‌ی خودش برگشت، بعد دیدم با سر و پای برهنه بالای بام حجره‌ی خودم ایستاده‌اند. دیدم پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیمه‌های شب عمامه از سر برداشته، سر را برهنه کرده‌اند و نعلینی هم به پا ندارند. پای برهنه روی بام خانه‌ی من با سر برهنه ایستاده‌اند. دست به آسمان بلند کرده و دارند دعا می‌کنند و خداوند را به حقّ حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام قسم می‌دهند و عرضه می‌دارند: «إِلَهِي بِحَقِّ عَلِيٍّ؛ إِلَهِي بِحَقِّ عَلِيٍّ» و دعا می‌کنند. صحنه خیلی عجیب است. عایشه‌ای که چشم دیدن امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام را ندارد و قلبش کانون عداوت نسبت به امیرالمؤمنین و فاطمه‌ی زهرا عَلَيْهِمَا السَّلَام است، وقتی این صحنه را می‌بیند، خیلی لجش درمی‌آید. می‌گوید: عرض کردم کسی را بهتر از علی نیافتید که خدا را به حقّ او قسم می‌دهید؟ معلوم است که این حرف یعنی چه؛ یعنی علی عَلَيْهِ السَّلَام خیلی اوضاعش خراب است و خیلی انسان بدی است. شما بهتر از او پیدا نکردید که خدا را به حقّ او قسم می‌دهید؟ از لحن عایشه معلوم است چه می‌خواهد بگوید؛ خبر از چه شقاوتی، چه عداوت و دشمنی‌یی می‌دهد!

فرمود: قسم به آن کسی که جانم به ید قدرت اوست، به آسمان نگاه کردم، بهتر از علی

نبود؛ به زمین نظر کردم، بهتر از علی نبود؛ به شرق و غرب نگاه کردم، کسی بهتر از علی نبود؛ لذا خدا را به حقّ او قسم دادم. حالا فکر کنید رسول خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، مقربترین بنده‌ی درگاه الهی، برای اینکه دعایشان مستجاب شود، دارند خدا را به حقّ علی عَلِيٍّ قسم می‌دهند. یعنی چه؟ من نمی‌فهمم واقعاً. نمی‌گویند خدایا به حقّ خودم که رسول خاتم تو هستم؛ می‌گویند خدایا به حقّ علی عَلِيٍّ. امیرالمؤمنین عَلِيٍّ چه جایگاهی نزد خدا دارند؟ پیامبراکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اهل غلوّ نیستند؛ اهل زیاده‌گویی نیستند. می‌گویند به آسمان نگاه کردم، بهتر از علی نبود. آسمان هم، نه این کرات آسمانی. همان‌طور که برایتان گفته‌ام، سماء یعنی همه‌ی آن چیزهایی که بلند است. سماء فقط سماء دنیا که نیست! آسمان‌های ملکوت و جبروت و لاهوت و بروید تا بالا؛ اینها همه آسمان هستند. می‌گویند همه‌ی عوالم بالا را نگاه کردم؛ بهتر از علی عَلِيٍّ نبود. بعد به زمین نگاه کردم؛ در عرصه‌ی زمین هم بهتر از علی عَلِيٍّ نبود. به شرق و غرب هستی نگاه کردم؛ یعنی جایی که هستی طلوع می‌کند و جایی که غروب می‌کند. شرق و غرب هم به معنی شرق و غرب کره‌ی زمین نیست. مشرق جایی است که هر چیز آنجا طلوع می‌کند و طالع می‌شود. معنای شرق خیلی گسترده است؛ لذا قرآن هم بعضی جاها قسم می‌خورد: **بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ**:^{۱۵} مشرق‌ها، مغرب‌ها. پس فقط یک نوع مشرق و مغرب نداریم. هر جا که مبدأ طلوع هر چیز است، آن مشرق است. از حضرت علمی بگیرید و بیایید به عوالم پائین. در قوس نزول همه‌ی اینها مشرق است. همه مدام دارند طلوع می‌کنند. بعد در قوس صعود به مبدأ خودشان برمی‌گردند. لذا رسول‌الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند به شرق نگاه کردم و به غرب نگاه کردم؛ یعنی به آنجا که حقایق تجلّی می‌کنند و آنجا که تجلّیات به خود متجلّی باز می‌گردند؛ در همه‌ی گستره‌ی هستی بهتر از علی عَلِيٍّ نبود؛ لذا خدا را به حقّ علی عَلِيٍّ قسم دادم.

حالا ببینید! عالم سنّی آمده است در ردّ شیعه کتاب بنویسد؛ قدرت‌نمایی خدا را بنگرید چه کار کرده

۱۵. سوره‌ی معارج، آیه‌ی ۴۰.

است! گفته است می‌خواهم شیعه‌ها و رافضی‌ها را به آتش بکشم. خدا بلد است کارش را انجام دهد.

❁ قرآن فرمود: **وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ**:^{۱۶} از صبر و نماز کمک بگیرید و پیامبر ﷺ فرمود:

يَا عَلِيُّ أَنْتَ الصَّوْمُ وَ أَنَا الصَّلَاةُ:^{۱۷} ای علی! تو روزه‌ای و من نمازم. (۳۳:۳۵)

آیهی **وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ** که روشن است. صبر را هم اهل بیت عليهم السلام در روایات بیان کرده‌اند که مقصود از آن، همان روزه است. روزه اسامی متعددی دارد. توضیح داده‌ایم که روزه در قرآن کریم، سه اسم دارد؛ یکی صوم است: **كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ**؛^{۱۸} دیگری صبر است: **وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ**؛ و سومی هم سیاحت است: **السَّائِحُونَ**^{۱۹} و **سَائِحَاتٍ**.^{۲۰} این سه نامیست که در قرآن کریم برای روزه استفاده شده است. شاید هم نشان‌دهنده‌ی سه مرتبه از حقیقت روزه باشد؛ مثلاً به اعتبار امساک از مُفَطَّرَاتِ فقهی روزه مانند نخوردن، نیشامیدن، سر به زیر آب فرو نبردن، غبار غلیظ به حلق فرو نبردن و امثال اینها، به روزه، صیام اطلاق می‌شود. به اعتبار امساک از آنچه مفطرات اخلاقی روزه است، یعنی از حسد، دروغ، غیبت و صفات بد اخلاقی پرهیز کردن، به روزه صبر گفته می‌شود؛ چون نوعی جهاد و مقابله با نفسی است که صفات و خصلت‌های منفی دارد. و سیاحت مال مرتبه‌ی بالاتر است؛ مال آنهایی است که از غیرخدا روزه می‌گیرند و کسانی که این‌گونه هستند، از رهگذر محبت خدا، دل از غیرخدا می‌برند؛ توجه‌شان را از غیرخدا منقطع می‌کنند؛ پرده‌ها برای اینها کنار می‌رود و در افق‌های بلند هستی می‌توانند سیّاح باشند و سیر و سیاحت کنند. این یکی از تعبیر

۱۶. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۴۵.

۱۷. طیب، مهدی، مصباح‌الهدی، ص ۲۸۹.

۱۸. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۳.

۱۹. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۱۲.

۲۰. سوره‌ی تحریم، آیه‌ی ۵.

است.

به هر صورت در قرآن کریم سه لفظ برای روزه داریم: صوم، صبر و سیاحت. بنابراین در این آیه‌ی قرآن که می‌فرماید: **وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ**^{۲۱} از صبر و نماز کمک بگیرید، مقصود این است که از روزه و نماز کمک بگیرید. بنا به حدیثی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: **يَا عَلِيُّ أَنْتَ الصَّوْمُ وَ أَنَا الصَّلَاةُ**^{۲۲} ای علی! تو روزه‌ای و من نماز هستم. روزه اگر به معنی امساک باشد، حقیقت روزه چیست؟ حقیقت روزه وجود مقدس امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام است؛ لذا شیعیان امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در این عالم روزه‌اند. همان‌طور که می‌دانید، روزه این‌طور نیست که انسان بیست و چهار ساعت هیچ چیز نخورد؛ بالاخره وقت‌هایی هم افطار می‌کند، سحری می‌خورد؛ ولی در طول روز چیزی نمی‌خورد و چیزی نمی‌آشامد. مؤمن اصلاً در تمام دنیا روزه است. شیعه در تمام عمرش روزه است، تا به ملاقات برسد؛ تا به موت برسد؛ آن موقع روزه‌اش افطار می‌شود. به قول شاعر:

روزه دارم من و افطارم از آن لعل لب است آری افطار رطب در رمضان مستحب است
آن موقع از لعل لب حجت و ولیّ خدا روزه‌اش را افطار می‌کند؛ لذا حقیقت روزه و حقیقت نماز، اولیاء
خدایند.

در کتاب *شراب طهور* در مبحث عبادت، این مطلب را توضیح داده‌ام که عبادت ما را به عبودیت می‌رساند.^{۲۳} عبادت فعل است؛ کاری است که انجام می‌دهیم؛ نماز می‌خوانیم، روزه می‌گیریم. اینها عبادت است؛ منتها از راه عبادت کردن باید روحیه‌ی عبودیت و بندگی در ما حاکم شود. آن، وسیله

۲۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۴۵.

۲۲. طیب، مهدی، مصباح‌الهدی، ص ۲۸۹.

۲۳. طیب، مهدی، شراب‌طهور، ص ۲۷۳-۲۷۹.

بود برای رسیدن به این. و عبودیت پلی است به سوی ربوبیت؛ که: **الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ**؛^{۲۴} یعنی عبودیت، عبد را به خداگونگی می‌رساند. عبادت کرد، به عبودیت رسید، عبودیت، او را به ربوبیت رساند. به مقام ولایت نائل می‌شود؛ البته نه ولایت مطلقه‌ی کلیه که مال اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام است. هرکس در حدّ ظرف وجودی خودش می‌تواند به ولایت جزئیّه نائل شود؛ به مقام خلیفه‌اللّهی می‌رسد. چشم او می‌شود عین‌الله، زبانش می‌شود لسان‌الله و دستش می‌شود یدالله. کار خدایی از او سر می‌زند و خداگونه می‌شود. **عَبْدِي أَطْعِنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مَتَلِي [مِثْلِي]**: بنده‌ی من! اطاعت مرا به‌جا بیاور، تا تو را مَثَل خودم کنم. **أَنَا أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ**: من خدا به چیزی می‌گویم باش، ایجاد می‌شود. **أَطْعِنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ**: در چیزی که تو را به او امر کردم، اطاعت مرا به‌جا بیاور؛ **أَجْعَلَكَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ**؛^{۲۵} تا تو هم وقتی به چیزی بگویی باش، ایجاد شود. خداگونگی! خداگونگی یعنی این! عبد، خدا نمی‌شود؛ خداگونه می‌شود؛ مَثَل خدا می‌شود، نه مِثَل خدا. قرآن فرمود: **لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ**؛^{۲۶} اما خدا مَثَل دارد: **لَهُ الْأَمْثَالُ الْعُلْيَا**.^{۲۷}

بنابراین نماز می‌خوانی، یعنی فعل نماز را انجام می‌دهی، تا کم‌کم خودت نماز شوی؛ یعنی تجسم‌یافته‌ی حقیقت نماز، می‌شوی تو. تو می‌شوی مجسمه‌ی نماز، مجسمه‌ی روزه. یک‌وقت عمل نیک انجام می‌دهی؛ یک‌وقت خودت تبلور نیکی می‌شوی. قرآن فرمود: **لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ**: برّ و نیکی این نیست که صورتتان را به‌سمت شرق و غرب بگردانید. **وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ**

۲۴. فیض کاشانی، صافی، ج ۴، ص ۳۶۵؛ عروسی‌حویزی، نورالثقلین، ج ۴، ص ۵۵۶ و خوئی، منهاج‌البراعه، ج ۱۵، ص ۳۶۱.
 ۲۵. مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۶۵ و ج ۹۰، ص ۳۷۶؛ طیب، اطیب‌البیان، ج ۸، ص ۴۱۵ و ابن‌فهدحلی، عدّة‌الدّاعی، ۳۱۰.
 ۲۶. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۱۱.
 ۲۷. مجلسی، بحارالانوار، ج ۸۷، ص ۱۸۵؛ کلینی، کافی، ج ۴، ص ۱۶۰ و طوسی، محمدبن‌الحسن، مصباح‌المتهجّد، ج ۲، ص ۴۶۴.

آمَنَ بِاللَّهِ: ^{۲۸} خوبی کسی است که... ببین! گفت خوبی چیست؟ خوبی کسی است که به خدا ایمان

بیاورد و چنین و چنان؛ یعنی این شخص شده است خوبی؛ خود او تجسم همهی خوبیها شده است.

همان طور که به خاطر دارید، راجع به حضرت زهرا علیها السلام روایت داریم: **وَلَوْ كَانَ الْحُسْنُ شَخْصًا [هَيْئَةً]**

لَكَانَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ هِيَ أَعْظَمُ: ^{۲۹} اگر حُسن و خوبی بخواهد در قالب شخصی متجسم شود؛ تمامیت خوبی

بخواهد مجسم شود؛ آن تجسم یافته‌ی همهی خوبی، فاطمه‌ی زهرا علیها السلام است. بعد حضرت فرمودند: نه؛

بِنْتُ هِيَ أَعْظَمُ: فاطمه علیها السلام از آن هم بزرگ‌تر و والاتر است. بنابراین انسان می‌تواند تجسم نماز و روزه

شود. البته هرکس در حدّ ظرف خودش می‌تواند تجسم آن شود. ولی اعظم خدا تجسم تمامیت

عبادات است. لذا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: **أَنَا صَلَاةُ الْمُؤْمِنِينَ وَ صِيَامُهُمْ:** ^{۳۰} نماز مؤمنین منم؛ روزه‌ی

مؤمنین منم. **أَنَا الصَّلَاةُ^{۳۱}، أَنَا الصِّيَامُ، أَنَا الْحَجُّ، أَنَا الْجِهَادُ^{۳۲}، أَنَا الرِّكَاتُ.** ^{۳۳} چقدر در فرمایشات

۲۸. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۷۷.

۲۹. ابن‌شاذان، مائة منقبه، ص ۱۳۶؛ بحرانی اصفهانی، عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۱۲۸ و شوشتری، نورالله بن شریف‌الدین، احقاق‌الحق، ج ۴، ص ۵۰۳.

۳۰. فیض‌کاشانی، کلمات‌المکتونه، ص ۱۹۷؛ داورپناه، انوار‌العرفان، ج ۲، ص ۵۳۳ و موسوی خمینی، سر‌الصلاه، ص ۶۷.

۳۱. ابن‌شاذان، فضائل، ص ۸۴ و بحرانی، حلیة‌الابرار، ج ۲، ص ۱۲۴: **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ أَنَا صَلَاةُ الْمُؤْمِنِينَ أَنَا حَيٌّ عَلَى الصَّلَاةِ أَنَا حَيٌّ عَلَى الْفَلَاحِ أَنَا حَيٌّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ.**

۳۲. طیب، مصباح‌الهدی، ص ۱۲۱.

مشابه این روایت، درباره‌ی ائمه‌ی اطهار علیهم السلام از امام صادق علیه السلام نقل شده است: مجلسی، بحار‌الانوار، ج ۲۴، ص ۳۰۳؛ بحرانی، البرهان، ج ۱، ص ۵۲ و استرآبادی، تأویل‌الآیات‌الظاهرة، ص ۸۰۱: **يُاسِنَادُهُ إِلَى الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ أَنْتُمْ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَنْتُمْ الرِّكَاتُ وَ أَنْتُمْ الْحَجُّ فَقَالَ يَا دَاوُدُ نَحْنُ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ نَحْنُ الرِّكَاتُ وَ نَحْنُ الصِّيَامُ وَ نَحْنُ الْحَجُّ وَ نَحْنُ الشَّهْرُ الْحَرَامُ وَ نَحْنُ الْبَلَدُ الْحَرَامُ وَ نَحْنُ كَعْبَةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ قِبْلَةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَأَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَوَجْهُ اللَّهِ وَ نَحْنُ الْآيَاتُ وَ نَحْنُ الْبَيِّنَاتُ وَ عَدُّنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الْفَحْشَاءُ وَ الْمُنْكَرُ وَ الْبَغْيُ وَ الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ وَ الْأَصْنَامُ وَ الْأَوْثَانُ وَ الْجِبْتُ وَ الطَّاغُوتُ وَ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ يَا دَاوُدُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا فَأَكْرَمَ خَلْقَنَا وَ فَضَّلَنَا وَ جَعَلَنَا أُمَّةً وَ حَقَّقْتَهُ وَ خَرَّانَهُ عَلَيَّ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ لَنَا أَضْدَادًا وَ أَعْدَاءً**

امیرالمؤمنین (علیه السلام) داریم؛ یعنی تجسم یافته‌ی تمامیت این عبادات من امیرالمؤمنین هستم. حقیقت اینها منم. مرتبه‌ی متنزل و نازل شده‌ی این حقایق، این اعمال شده است. این رکوع، این سجود و این ذکر مرتبه‌ی رقیقه‌ی من و سایه‌ی وجودی من امیرالمؤمنین است. احکام‌الله، مرتبه‌ی رقیقه‌ی حقیقت ولایتند. حقیقت ولایت، حقیقت نماز است؛ حقیقت روزه است؛ حقیقت حج است؛ حقیقت همه‌ی احکام الهی است.

چطور می‌گوییم قرآن نازل شده است؟ **تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ**؛ ^{۳۴} **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ**؟ ^{۳۵} آن حقیقتی که با «ه» به آن اشاره شده است، **فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ** نازل شد. حقیقت قرآن، غیر از این الفاظی است که الآن ما جلویمان می‌بینیم و غیر از این نوشته‌هایی است که روی صفحات کاغذ قرآن است. حقیقت قرآن چیز دیگری است: **لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ**. ^{۳۶} آن حقیقت، نازل شده است. نازل شده، نازل شده، نازل شده؛ آن قدر تنزل پیدا کرده تا صورت این عبارات شده است؛ لذا همان‌طور که می‌دانیم، روز قیامت یکی از شفعا قرآن است. قرآن می‌آید؛ حرف می‌زند؛ پیش خدا شکایت می‌کند. بنابراین همان‌طور که قرآن حقیقتی دارد که نازل شده‌اش این الفاظ و عبارات است، تمام آیات و احکام قرآن حقیقتی دارد که حقیقت ولایت حجت خداست و اینها نازل و مرتبه‌ی تنزل یافته‌ی آنهاست. لذا این سایه‌ها وقتی ارزش دارد که به صاحب‌سایه وصل باشد و به او برساند. سایه مگر می‌تواند از صاحب‌سایه جدا شود؟ شما وقتی جلوی خورشید می‌ایستی و سایه‌ات روی زمین می‌افتد، آن سایه را می‌توان از شما جدا کرد؟

فَسَمَانَا فِي كِتَابِهِ وَ كُنِيَ عَنْ أَسْمَائِنَا بِأَحْسَنِ الْأَسْمَاءِ وَ أَحَبَّهَا إِلَيْهِ وَ سَمَى أَوْلَادَنَا وَ أَعْدَاءَنَا فِي كِتَابِهِ وَ كُنِيَ عَنْ أَسْمَائِهِمْ وَ صَرَبَ لَهُمُ الْأَمْثَالَ فِي كِتَابِهِ فِي أَبْغَضِ الْأَسْمَاءِ إِلَيْهِ وَ إِلَى عِبَادِهِ الْمُتَّقِينَ.

۳۳. قاضی سعیدقمی، اسرارالعبادات و حقیقة الصلوة، ص ۲۳.

۳۴. سوره‌ی واقعه، آیه‌ی ۸۰ و سوره‌ی حاقه، آیه‌ی ۴۳.

۳۵. سوره‌ی قدر، آیه‌ی ۱.

۳۶. سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۴.

می‌شود؟ حال، امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌توان از نماز جدا کرد؟ که بگوییم من نماز می‌خوانم؛ ولی به علی علیه السلام کاری ندارم؟ امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌شود از روزه جدا کرد؟ که بگوییم من روزه می‌گیرم؛ ولی به علی علیه السلام کاری ندارم، شمشیر می‌کشم و با علی می‌جنگم؟ شدنی است؟ لذا قرآن به این نمازخوان‌ها و روزه‌گیرها فرمود: **فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ**: وای بر این نمازخوان‌ها! نگفت وای به کسانی که نماز نمی‌خوانند؛ فرمود: **فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ؛ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ**:^{۳۷} این کسانی که از حقیقت نمازشان غافلند. حقیقت نماز امیرالمؤمنین علیه السلام است. چگونه نماز می‌خوانید بدون علی علیه السلام؟ چطور نماز می‌خوانید؟ نماز بی‌علی علیه السلام مگر نماز است؟! ادا درآوردن است. خودت را مسخره کرده‌ای. گفتم؛ مگر می‌شود سایه از صاحب‌سایه جدا باشد؟ اینها سایه‌های ولایت در این عالمند؛ این عبادات، این اعمال صالح، این اخلاق حسنه، این معارف بلند؛ اینها همه سایه‌های حقیقت ولایتند؛ و لذا باید نمازی خواند که در آن، امیرالمؤمنین علیه السلام را ملاقات کرد. آن قدر نماز بخوان تا به حقیقت نماز برسی. آنقدر روزه بگیر، تا به حقیقت روزه برسی؛ تا به آن حقیقت برسی.

🌸 پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت امیر علیه السلام فرمود: **يا عَلِيُّ ما عَرَفَ اللهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ غَيْرِي وَ غَيْرِكَ وَ ما عَرَفَكَ**

حَقَّ مَعْرِفَتِكَ غَيْرُ اللهِ وَ غَيْرِي:^{۳۸} یا علی خدا را آن‌گونه که شایسته‌ی شناختن است، نشناخت جز

من و تو و تو را آن‌گونه که شایسته‌ای شناخت مگر خدا و من. (۴۶:۱۰)

در بسته است. دیگران هرکس هرچه گفته، برای خودش گفته است؛ یعنی بلندترین اندیشه‌های فلسفی و حکمی، وقتی در حوزه‌ی معرفه‌الله، یا در حوزه‌ی ولایت وارد شدند، خودشان را تعریف کردند، نه آن حقیقت را. به آنجا راه نیست. هرکس به اندازه‌ی ادراک خودش فهمیده است. بزرگترین

۳۷. سوره‌ی ماعون، آیات ۴ و ۵.

۳۸. مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۸۴ و ابن‌شهر آشوب، مناقب، ج ۳، ص ۲۶۷.

روح‌های بلند عرفانی، اهل کشف و شهود باطنی، در بلندترین پروازهای عارفانه‌شان توانسته‌اند خودشان را ببینند. کجا به آن حقیقت راه است؟ حقیقت امیرالمؤمنین علیه السلام را مگر می‌شود غیر از پیغمبر صلی الله علیه و آله بشناسد، اهل بیت علیهم السلام و ائمه‌ی معصومین علیهم السلام بشناسند؟ لذا رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: **يَا عَلِيُّ مَا عَرَفَ اللَّهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ غَيْرِي وَ غَيْرُكَ وَ مَا عَرَفَكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ غَيْرُ اللَّهِ وَ غَيْرِي**: نه خدا را آن‌گونه که سزاوار شناخته شدن است، کسی جز من رسول الله و توی امیرالمؤمنین شناخت و نه توی امیرالمؤمنین را آن‌طور که سزاوار شناخته شدنی، احدی جز خدای متعال و من رسول خاتم شناخته است؛ یعنی عیسی بن مریم، موسی بن عمران، ابراهیم خلیل، جبرائیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام، هیچ‌یک؛ فرمود غیر از من و خدای متعال، احدی راه ندارد توی علی را بشناسد. قبلاً گفته‌ام؛ هر کس در حدّ ظرف خودش، یا در حدّ کشف و شهود عرفانی خود یا در حدّ درک و تعقل فلسفی و حکمی خودش توانسته است چیزی را بیان کند و بفهمد؛ اما حقیقت تو فوق اینهاست. تو از هر تعریفی منزهی. بلندترین عارفان وقتی تو را تعریف کردند، کوچکت کردند. بزرگترین فلاسفه و حکما وقتی تو را توصیف کردند، کوچکت کردند.

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ؛ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ.^{۳۹} فقط عباد مخلص خدا هستند که می‌توانند خدا را توصیف کنند؛ چرا؟ چون عباد مخلص، خودشان در درون خودشان حضور ندارد و وجودشان پر از خداست؛ لذا توصیف آنها همان توصیفی است که خدا دارد از خودش می‌کند. **لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ.**^{۴۰} ای خدا! هیچ ثنایی نمی‌تواند عظمت تو را به شماره بیاورد؛ تو آن‌گونه هستی

۳۹. سوره‌ی صافات، آیات ۱۵۹ و ۱۶۰.

۴۰. مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۲۳؛ منسوب به امام جعفر بن محمد، مصباح الشریعه، ص ۵۶ و امام علی بن الحسین علیه السلام، صحیفه السجّادیه، دعای یکم.

که خودت خود را توصیف کرده‌ای؛ **أَنْتَ كَمَا أَنْتَبَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ**.^{۴۱} این هم که عباد مخلص می‌توانند توصیف‌گر خدا باشند؛ فرمود: **سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ؛ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ**،^{۴۲} به این خاطر است که **عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ** دیگر خودشان نیستند که توصیف می‌کنند؛ خداست که به زبان آنها دارد وصف خودش را می‌گوید؛ یعنی باز هم ماجرا همان است.

این خاطره را هم نقل کنم که ببینید کسانی که اهل درک و معرفتند و به این خاندان نزدیکند، چطور فکر می‌کنند. همان‌طور که به خاطر دارید، یک‌بار همین دومی داشت می‌رفت خدمت رسول‌الله ﷺ؛ ابوذر غفاری، صحابی بزرگوار رسول‌الله ﷺ هم از خانه‌ی رسول‌الله ﷺ بیرون می‌آمد. این دو به هم برخورد کردند. عمر از ابوذر پرسید: کسی نزد پیغمبر ﷺ بود؟ ابوذر گفت: بله. عمر گفت: چه کسی بود؟ ابوذر گفت: کسی بود که من او را نمی‌شناختم. از هم جدا شدند و عمر وارد شد و دید علی ﷺ کنار پیغمبر ﷺ هستند. به پیغمبر ﷺ عرض کرد: یا رسول‌الله! این ابوذر که شما می‌گوئید آسمان بر راستگوتر از ابوذر سایه نیانداخته است،^{۴۳} دروغ به این روشنی می‌گوید. من الآن دم در از او پرسیدم چه کسی پهلوی پیغمبر ﷺ است؟ گفت کسی است که من او را نمی‌شناسم. ابوذر علی را نمی‌شناسد؟ قریب به این مضمون است. من جزئیات روایت در خاطرمان مانده؛ مال سال‌های قبل است. سی، چهل سال قبل به این روایت برخوردم. پیامبر ﷺ ابوذر را خواستند. به عمر گفتند از خودش بپرس چرا این حرف را زده است. عمر پرسید من مگر از تو نپرسیدم چه کسی پهلوی پیغمبر ﷺ است، گفتمی نمی‌شناسم؟ گفت: بله گفتم. گفت: یعنی تو علی ﷺ را نمی‌شناسی؟ گفت: به خدا من علی ﷺ را نمی‌شناسم؛ من علی ﷺ را نمی‌شناسم. مگر علی ﷺ را امثال من می‌توانند بشناسند؟ من

۴۱. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۳۲۴؛ حرّعاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۸، ص ۱۰۶ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۲۴۵.

۴۲. سوره‌ی صافات، آیات ۱۵۹ و ۱۶۰.

۴۳. مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۹۸؛ طبرسی، احمدبن‌علی، احتجاج، ج ۱، ص ۲۶۰ و صدوق، معانی‌الخبار، ص ۱۷۹.

چه از علی علیه السلام می دانم؟^{۴۴}

در این حدیثی که در مصباح نقل شده است، دو جنبه مطرح شده است. در حدیث دیگری این مثلث کامل بیان شده است. یک مثلث است که فضای آن به بیرون بسته است. در حدیث دیگری پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: **لَا يَعْرِفُكَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَا: يَا عَلِيُّ!** تو را نشناخت، مگر الله و من خاتم الانبیاء. **وَ لَا يَعْرِفُنِي إِلَّا اللَّهُ وَ أَنْتَ:** من رسول الله را احدی نشناخت، مگر خدا و تو. **وَ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ تَعَالَى إِلَّا أَنَا وَ أَنْتَ:**^{۴۵} و خدا را نشناخت، مگر من رسول الله و تو علی. بقیه، تعطیل! احدی نمی تواند مدعی معرفت خدا، معرفت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و معرفت امیرمؤمنان علیه السلام آن گونه که حق معرفت آنهاست، شود.

حال که اینها را گفته اند، ما کمی مؤدب شویم. لاقل یک خرده فروتن شویم و کمی به جهل خودمان اقرار کنیم. همین که انسان اقرار به جهل کند، خیلی بزرگ است! به قول شاعر:

تا بدانجا رسید دانش من که بدانستمی که نادانم

این خیلی مقام بلندی است که انسان لاقل به جهل خود پی ببرد و اقرار کند؛ والا کسی که جهل مرگب دارد؛ نمی داند و خیال می کند که می داند، راه به جایی ندارد. به قول شاعر:

آن کس که نداند و نداند که نداند در جهل مرگب ابدالدهر بماند

ولی:

آن کس که نداند و بداند که نداند لنگان خرک خویش به منزل برساند

۴۴. حافظ برسی، مشارق انوارالیقین، ص ۱۷۳: آن عمر دخل علی رسول الله صلی الله علیه و آله فی مسجده یوما و بین یدیہ امیر المؤمنین فقال عمر: فمالی سألته... الله. قلت: أصدقکم لهجة أبو ذر، فقال: هو کما قلت، فقال عمر: فما لی سألته عنک فقال: هو فی مسجده، فقلت: و من عنده؟ فقال: رجل لا أعرفه، و هذا علی، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: صدق أبو ذر یا عمر، هذا رجل لا يعرفه إلا الله و رسوله.
۴۵. مجلسی، محمدتقی، روضة المتقین، ج ۱۳، ص ۲۷۳ و با اندکی تفاوت: مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۸۴: ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۳، ص ۲۶۷.

انسان بدانده؛ لافل این فهم را داشته باشد که ما کجا و شناخت امیرالمؤمنین علیه السلام؟ گمان نکند توانسته
امیرالمؤمنین علیه السلام را بتمامه بشناسد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ